Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

The Scope of the Court's Authority in Investigating and Examining Evidence in Incapacity Proceedings

(Analysis and Review of Judgment No. 9309970909100055 Dated May 21, 2014 Issued by Branch 3 of the Supreme Court)

Mohammad Golmohammadi Panjaki: PhD Candidate in Private Law, University of Tehran, Alborz Campus. **email:** golmohammadi. moh@ut.ac.ir

In the sensitive and highly significant case of interdiction, which produces important and irreparable effects on individuals' rights, careful, well-documented, and comprehensive examination is a necessary and unavoidable requirement. Therefore, the court is obligated to make use of the broad powers granted to it under the Non-Contentious Affairs Act to carefully review and evaluate all evidence and documentation in the case file, and to refrain from issuing a hasty ruling. Fulfilling this requirement in practice depends on attention to several components simultaneously: a proper understanding of the particular status and nature of the interdiction case, full recourse to the court's legal powers to ascertain the truth, and reliance on sound and adequately specialized expert opinions rather than settling for ambiguous reports lacking a definitive conclusion . A comparative study with French law reveals that this requirement is recognized in that country as well; the judge's broad discretion to order an investigation, along with the approach taken by French courts in certain rulings—refusing to rely on incomplete medical certificates—attest to this requirement.

Keywords: Interdiction, Non-Contentious Affairs Act, Careful examination of evidence

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

گستره اختیارات دادگاه در تحقیق و بررسی ادله در دعوای حجر

(تحلیل و بررسی دادنامه شماره ۰۹۰۹۱۰۰۰۵۵۹۳۰۹۹۷ مورخ ۱۳۹۳/۲/۳۱ صادره از شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
محمد گل‌محمدی پنجکی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۵

چکیده

در دعـوای حسـاس و پراهمیت حجر که آثـار مهم و جبران‌ناپذیری بر حقوق اشـخاص بر جای می‌گذارد، رسیدگی دقیق، مستند و همه‌جانبه امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ از این رو دادگاه مکلف اسـت با بهره‌گیری از اختیارات گسـترده‌ای که قانون امور حسـبی برای او پیش‌بینی کرده، کلیه ادله و مسـتندات پرونده را به‌دقت مورد بررسـی و ارزیابی قرار دهد و از صدور رأی عجولانه خودداری نماید. رعایت این الزام در عمل مسـتلزم توجه هم‌زمان به چند مؤلفه اسـت: شـناخت درسـت جایگاه و ماهیت خـاص دعوای حجر، بهره‌گیری کامل از اختیـارات قانونی دادگاه برای کشف حقیقت و تکیه بر نظریات کارشناسی متقن و برخوردار از تخصص لازم، به جای بسنده‌کردن به گزارش‌هایی مبهم و فاقد اظهارنظر قاطع . مطالعه تطبیقی با حقوق فرانسه نشان می‌دهد این الزام، در این کشـور نیز پذیرفته شده است؛ اختیار گسـترده قاضی برای دستور تحقیق، همچنین رویکرد محاکم فرانسوی در برخی آرای صادره مبنی بر خودداری از استناد به گواهی پزشکی ناقص، دلالت بر این الزام دارد.

واژگان کلیدی: حجر، قانون امور حسبی، رسیدگی دقیق

* دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، پردیس البرز golmohammadi. moh@ut.ac.ir

مقدمه

به‌موجب ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی، رسیدگی فرجامی عبارت است از «تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی». بر این اساس، دیوان عالی کشور صرفاً ازحیث اجرای صحیح قوانین به بررسی حکم مورد فرجام می‌پردازد؛ چنانچه دادگاه‌های پایین‌تر قانون را به‌درستی اجرا کرده باشند، درخواست فرجام رد و حکم تأیید می‌شود، و در صورتی که یکی از قواعد حقوقی نقض شده باشد، حکم نقض خواهد شد. یکی از موجبات نقض حکم در دیوان عالی کشور، ناقص‌بودن تحقیقات یا بی‌توجهی به دلایل و مدافعات طرفین است (بند ۵ ماده ۳۷۱). مطابق با ماده ۶۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه «مقصود از فرجام‌خواهی صدور حکم از سوی دیوان عالی کشور در خصوص عدم مطابقت رأیی است که مخالف قواعد حقوقی است. » ازاین‌رو، ارزیابی وقایع و ادله، اصولاً در صلاحیت دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر باقی می‌ماند و دیوان عالی عمدتاً بر نحوه اعمال و تفسیر قواعد حقوقی نظارت می‌کند.

با این مقدمه، به بررسی دادنامه شماره ۰۹۰۹۱۰۰۰۵۵۹۳۰۹۹۷ صادره از شعبه سوم دیوان عالی کشور که به‌موجب آن رأی صادره از شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان شرقی، مورد نقض واقع شده است، می‌پردازیم.

۱. گزارش و رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور

بر رسیدگی دادگاه‌ها و دادنامه فرجام‌خواسته اشکال وارد است با توجه به این که موضوع خواسته صدور حکم به حجر متوفی و مورث طرفین است و ادعا شده که در حالت حجر معاملاتی صورت گرفته است لذا صدور حکم به خواسته خواهان نفیاً و اثباتاً دارای آثار و عواقب است و به‌لحاظ اهمیت مسأله حجر قانون‌گذار در ماده ۱۲۲۳ قانون مدنی و مواد ۱۴، ۳۷ و ۵۷ قانون امور حسبی مراجع قضایی ذی‌ربط در رسیدگی به مسئله حجر را در رسیدگی به آن و ادله طرفین در مراحل مختلف دادرسی مبسوط‌الید ساخته تا به طریق ممکنه کشف واقع شود با توجه به محتویات پرونده و مدافعات و اظهارات طرفین، رسیدگی دادگاه‌ها، ناقص، عجولانه و بدون توجه به مستندات طرفین صورت گرفته است. ۱- وکیل م ج مختاری فرجام‌خوانده تأیید ادعای فرجام‌خواه در مورد زوال عقل و اختلال اراده مرحوم الف مختاری اشاره کرده که مشارالیه در کشور آمریکا هم مورد معالجه و درمان قرار گرفته است، اقتضاء داشته سوابق پزشکی و درمانی از نامبرده اخذ و پیوست پرونده می‌شد. ۲- طرفین به شهادت شهود و ملاحظه دو فقره پرونده راجع‌به دعاوی مالی و مدنی مطرح در شورای حل اختلاف و دادگاه عمومی مدنی استناد نموده‌اند، به این مستندات

محاکم رسیدگی نکرده‌اند. دادگاه مکلف است طبق ماده ۲۰۰ قانون آیین دادرسی مدنی با التفات به مواد فوق‌الاشعار از قانون امور حسبی و نهایتاً ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی به ادله طرفین رسیدگی کند لذا آوردن این عبارت که ایراد و اعتراض مدللی نشده است خلاف مراتب مذکور و ادله ابرازی است. ۳- خواسته صدور حکم به حجر است و مستند دادگاه‌ها صرفاً نظریه پزشکی قانونی است. نظریه مواجه با اشکال است. اولاً- معلوم نیست که اسناد و سوابق پزشکی مداوا و درمانی متوفی در آمریکا را پزشکی قانونی ملاحظه کرده باشد. ثانیاً- در ترکیب اعضاء مشاوره پزشکی اشاره‌ای به حضور متخصصین روان‌پزشکی و مغز و اعصاب نشده است. تشخیص زوال عقل و اختلال مشاعر و اراده در حیطه صلاحیت و تخصص روان‌پزشکان و متخصصین مغز و اعصاب است. ثالثاً- اگر طبق ذیل نظریه پزشکی قانونی مرحوم الف مختاری «در ماه‌های آخر عمر زوال عقل فراتر از سن داشته در مجموع با توجه به موارد فوق و به‌علت ثقل قوه سامعه و کهولت سن ابتلاء به اختلال شناختی متصور بوده است.» با توجه به این که حجر دارای مراتب و مصادیق مختلف (صغر - سفه - جنون) است به نظر می‌رسد که سازمان پزشکی قانونی در تطبیق عناوین و اصطلاحات روانشناختی با مصطلاحات حقوقی امر بر وی مشتبه شده است. رابعاً- با وجود نظریه مرقوم درخواست ارجاع به کمیسیون تخصصی بالاتر شده است ولی به آن ترتیب اثر داده نشده است. علی‌هذا فرجام‌خواهی موجه و قانونی و رسیدگی دادگاه‌ها ناقص و صدور حکم بدون توجه به مستندات خلاف قوانین موضوعه صورت گرفته است. دادنامه فرجام‌خواسته مستنداً به مراتب فوق‌الذکر و مواد قانونی فوق‌الاشعار و بند ۵ ماده ۳۷۱ و ماده ۳۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی به‌لحاظ نقص رسیدگی و تحقیقات نقض و رسیدگی بعدی طبق بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ قانون یادشده به دادگاه صادرکننده حکم یا شعبه قائم‌مقام قانونی آن ارجاع می‌شود.

۲. توجیه و نقد رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور

دلایل موافقت نگارنده با رأی صادره از شعبه سوم دیوان، توجه به پنج موضوع بوده است که به ترتیب ذیل آورده می‌شود.

۲-۱- توجه به اهمیت دعوای حجر

دادگاه محترم به اهمیت موضوع حجر توجهی ویژه داشته است. توضیح آن که دعوای حجر از دعاوی بسیار پراهمیت است و آثار قابل‌توجهی به همراه دارد، به‌ویژه در خصوص وضعیت معاملات صورت‌گرفته توسط شخص محجور. به همین دلیل نیز آرای صادره

در باب حجر از معدود مواردی اســت که به‌موجب مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قابلیت فرجام‌خواهی دارد؛ بنابرایــن در مواجهه با چنین آرایی باید با دقت و حساســیت بیشــتری برخورد کرد. در نظام فرانســه، حجر ذیل عنوان کلی‌تر «تدابیر حمایتی از بزرگســالان»؛ مواد ۴۲۵ به بعد قانون مدنی قرار می‌گیرد. در این نظام حمایت از بزرگســال ناتوان از ســبک‌ترین تدبیر تا ســنگین‌ترین آن را دربرمی‌گیرد و بر پایه طیفی متناسب با شدت وضعیت فرد استوار است و حجر عمدتاً هم‌ارز با شــدیدترین سطح این طیف است. تصمیمات قاضی امور قیمومت در این خصوص، در وهله نخست بر پایه قواعد اختصاصی مواد ۱۲۳۹ تا ۱۲۴۷ قانون آیین دادرسی مدنی قابل تجدیدنظرخواهی است؛ و پس از طی مرحله تجدیدنظر، همچون سایر آرا، تابع قواعد عام فرجام‌خواهی (از جمله مواد ۶۰۴ و ۶۰۵ همان قانون) بوده و می‌تواند قابل طرح در دیوان عالی کشور باشد.

۲-۲- توجه به اختیارات گسترده دادگاه در امور حسبی

دادگاه محترم به‌درســتی مراجع قضایی را در رســیدگی به مســئله حجر مبسوط‌الید دانسته اســت. توضیح آن که در قانون آیین دادرســی مدنی، تنها به‌موجب یک ماده (ماده ۱۹۹) به دادگاه اختیار داده شــده تا هرگونه تحقیق و اقدامی را که برای کشــف حقیقت لازم می‌داند به عمل آورد؛ حال‌آن‌که در امور حســبی، با توجه به اهمیت موضوعاتی از این دســت (از جملــه حجر)، ایــن اختیار در مواد متعددی از جمله مــواد ۱۴، ۳۷ و ۵۷ به دادگاه تفویض شــده اســت. به نظر نگارنده، تأکید دوباره در ماده ۱۴ بر این که دادگاه تجدیدنظر هرگونه تحقیقی را که مفید و لازم بداند به عمل می‌آورد، خود گویای آن است که دادگاه تجدیدنظر، فارغ از آن که در مرحله بدوی چه دلایلی ضمیمه دادخواست بوده و دادگاه در چه مسیری حرکت کرده، برای کشــف حقیقت از اختیاری گســترده برخوردار است. ماده ۱۲۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز مقرر می‌دارد که « قاضی می‌تواند رأساً یا به تقاضای طرفین پرونده یا دادســتانی عمومی، دســتور هرگونه ترتیب تحقیقی را بدهد. او به‌ویژه می‌تواند، توســط هر شــخصی به انتخاب خود اقدام به تحقیق اجتماعی یا بررســی کند» شایان ذکر اســت این ماده به‌طور خاص در باب رســیدگی به تدابیر حمایتی از کودکان و بزرگســالان قــرار گرفته و اختیار تحقیقاتی قاضی امور قیمومت را در این حوزه تنظیم می‌کند. این ماده تا حد زیادی همان نقشــی را ایفا می‌کند که مواد ۱۴، ۳۷ و ۵۷ قانون امور حســبی در نظام ایران ایفا می‌کنند: یعنی تخصیص اختیاری تحقیقی گسترده و فعال به قاضی، برای دعاوی حساس مربوط به اهلیت اشخاص.

۲-۳- توجه به نقص تحقیقات صورت‌گرفته توسط دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر

دادگاه محترم به‌درستی تحقیقات دادگاه‌های پیشین را ناقص و بی‌توجه به مستندات طرفین ارزیابی کرده است. توضیح آن که در پرونده حاضر، علاوه‌بر نظریه پزشکی قانونی، اسناد و مدارک دیگری نیز از سوی طرفین ارائه شده بود، از جمله تصویر اسناد پزشکی صادره از دو پزشک متخصص مغز و اعصاب، پرونده شعبه ۹ دادگاه عمومی، نظریه پزشکان آمریکایی، شهادت شهود و پرونده شورای حل اختلاف. با این حال، دادگاه بدوی صرفاً بر اساس نظریه پزشکی قانونی که اعلام داشته بود: «ابتلا به اختلال شناختی متصور است، لیکن اعلام این که این اختلال در حدی بوده که مانع از تصمیم‌گیری در امور مالی گردد و منجر به محجوریت وی شود، نفیاً یا اثباتاً مقدور نیست»، دعوا را وارد ندانسته و حکم به رد آن صادر کرده است. دادگاه تجدیدنظر نیز با این استدلال که ایراد و اعتراض مؤثر و مدللی که اساس رأی را متزلزل و موجب نقض آن شود، از سوی تجدیدنظرخواه ارائه نشده، اعتراض را رد کرده است. بدین ترتیب، دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر به هیچ‌یک از دلایل مطرح‌شده از سوی طرفین توجه نکرده و از مواد ۱۴ و ۳۷ قانون امور حسبی و ماده ۲۰۰ قانون آیین دادرسی مدنی عدول کرده‌اند.

مطالعه تطبیقی با حقوق فرانسه، ضرورت این دقت را روشن می‌کند. ماده ۴۳۱ قانون مدنی فرانسه مقرر می‌دارد که هرگونه درخواست برقراری تدبیر حمایتی باید همراه با «گواهی مفصل» تنظیم‌شده توسط پزشکی از فهرست دادستانی باشد و ماده ۱۲۱۹ آیین دادرسی مدنی فرانسه محتوای الزامی این گواهی را دقیقاً مشخص کرده است: گواهی باید ۱- زوال اختیار بزرگسال قابل حمایت یا حمایت‌شده را توصیف کند، ۲- اطلاعاتی درباره روند پیش‌بینی‌شده آن ارائه دهد، و ۳- آثار این اختلال را بر ضرورت مساعدت یا نمایندگی شخص در امور مالی و شخصی مشخص کند. در رأی مورخ ۲۹ ژوئن ۲۰۱۱، دیوان عالی فرانسه، تصمیم دادگاهی را که درخواست برقراری تدابیر حمایتی را صرفاً بر اساس نامه پزشک (مبنی بر امتناع شخص از معاینه) و نه گواهی مفصل واقعی، قابل استماع دانسته بود، نقض کرد و تأکید نمود که چنین نامه‌ای نمی‌تواند جایگزین گواهی مفصل واقعی موضوع مواد ۴۳۱ و ۱۲۱۹ شود[1].

اگرچه رأی مذکور دیوان عالی فرانسه ناظر بر شرط شکلی پذیرش دادخواست است، اما مبنای منطقی آن، یعنی ضرورت وجود گواهی پزشکی دقیق و دارای اظهارنظر روشن، به‌جای سندی ناقص یا غیرقاطع، با همان موضوعی که در پرونده حاضر باید رعایت

1. www. legifrance. gouv. fr/juri/id/JURITEXT000024292566

می‌شـد، یعنی عدم اکتفا به نظر مبهم پزشکی قانونی و ضرورت بررسی سایر ادله، هم‌راستا و قابل قیاس است.[1]

۲-۴- توجه به عجولانه‌بودن رسیدگی دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر

دادگاه محترم به‌درستی به عجولانه‌بودن رسیدگی دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر اشاره کرده است. این عجله را می‌توان در سه مصداق مشخص مشاهده کرد که هرکدام به‌تنهایی کافی بود که رسیدگی ناقص و نیازمند تکمیل باشد:

نخست، هر دو دادگاه رأی خـود را صرفاً بر پایه نظریه پزشـکی قانونی بنا نهاده‌اند، حال‌آن‌کـه در همیـن نظریه نیز اظهارنظر قاطعی درباره حجـر یا عدم حجر متوفی به عمل نیامده است؛ چنان‌که در پاسخ به درخواست دادگاه مبنی بر اعلام نظر صریح، آمده است: «. . . اظهارنظر قطعی در خصوص این که محجور بوده یا نه مقدور نمی‌باشد؛ لذا نظر کمیسیون قبلی تأیید می‌شود». پذیرش چنین نظریه‌ای (که خود صریحاً به عدم امکان اظهارنظر قطعی اذعان دارد) به‌عنوان مبنای کافی برای صدور رأی، خود گویاترین نشانه عجله است.

دوم، نسبت به این نظریه اعتراض و درخواست ارجاع به کمیسیونی بالاتر مطرح شده بود، لیکن دادگاه رسـیدگی‌کننده به آن توجهی نکرد؛ این در حالی است که در رویه عملی، هرگاه نظر اعضای کمیسـیون فاقد قطعیت باشـد، دادگاه‌ها معمولاً با درخواسـت متقاضی مبنی بر ارجاع امر به کمیسیونی بالاتر موافقت می‌کنند تا هم از تضییع احتمالی حق متقاضی جلوگیری شود و هم دادرس با اطمینان کامل و اقناع وجدانی مبادرت به صدور رأی نماید. به‌طریـق اولـی، در جایی که نظریه پزشـکی قانونی فاقد صراحت و قطعیت کامل اسـت، ضرورت این ارجاع دوچندان می‌شود.

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure
ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران - ۱۴۰۵

---

۱. موضوع از این قرار بود که دادستان درخواست کرده بود خانمX تحت یک اقدام حمایتی قضایی قرار گیرد. اما پزشـک متخصصی که در فهرسـت پزشکان مورد تأیید دادستان بود، نتوانسته بود خانم X را معاینه کند؛ چون خود او از معاینه پزشکی امتناع کرده بود. بنابراین به جای گواهی پزشکی مشروح، پزشک، فقط نامه‌ای نوشـته بود که مضمونش این بود: «خانم X از انجام معاینه پزشـکی خودداری کرده و بنابراین امکان انجام معاینه وجود نداشـته است» دادگاه بدوی درخواسـت را قابل پذیرش دانست با این استدلال که «. . قانون گواهی پزشـکی مشـروح را لازم دانسته؛ اما در این پرونده خود شـخص با امتناع از معاینه، تهیه گواهی را غیرممکن کرده است؛ بنابراین نباید اجازه داد شخص از امتناع خودش برای جلوگیری از حمایت قضایی استفاده کند؛ مخصوصاً ممکن است شخص واقعاً نیازمند حمایت باشد و اگر درخواست رد شود، حمایت از او غیرممکن شود». شعبه اول دیوان عالی فرانسه با استناد به ماده ۴۳۱ قانون مدنی استدلال دادگاه بدوی را رد و رأی را نقض نمود «. . اگر قانون گواهی پزشکی مشروح را شرط پذیرش درخواست قرار داده است، دادگاه نمی‌تواند صرفاً به دلیل این که شـخص از معاینه خودداری کرده، این شـرط قانونی را کنار بگذارد بنابراین نامه پزشـک که فقط امتناع شخص از معاینه را اعلام می‌کند چیزی غیر از گواهی پزشکی مشروح ماده ۴۳۱ قانون مدنی است. در نتیجه، درخواست فاقد شرایط قانونی بوده و قابل پذیرش نبوده است. »

سوم، اهمیت این ضرورت در پرونده حاضر به دلیلی افزون بوده است که دادگاه از آن غافل مانده است: وکیل یکی از خواندگان بر ادعای فرجام‌خواه مبنی بر زوال عقل و اختلال اراده مرحوم (که در ایالات متحده آمریکا تحت معالجه و درمان بوده) صحه گذاشته بود. با وجود این قرینه، سوابق پزشکی و درمانی متوفی در آمریکا هیچ‌گاه در جهت کشف حقیقت به پرونده ضمیمه نشد و دادگاه حتی تلاشی برای اخذ آن به عمل نیاورد.

شـایان ذکر است در نظام حقوقی فرانسـه نیز به‌موجب ماده ۲۴۵ قانون آیین دادرسی مدنـی، دادگاه در هر مرحله از رسـیدگی می‌تواند از کاردان بخواهـد نظر خود را تکمیل، دقیق‌تـر یا تبیین کند. علاوه‌بر این، ماده ۲۴۶ همان قانون تصریح می‌کند که «دادگاه مقید به مشـاهدات یا نتیجه‌گیری‌های کاردان نیسـت» و بدین‌ترتیب دادگاه هیچ الزامی به پذیرش صرف و بدون تحقیق نظر کاردان ندارد. افزون بر این، ماده ۴۵۵ همان قانون تصریح می‌کند که هر رأیی باید موجه و مستدل باشد. بنابراین در نظام حقوقی فرانسه، دادگاه هم از اختیار قانونی لازم برای تکمیل و شـفاف سازی نظریه کارشناسـی برخوردار است و هم مکلف است رأی خود را بر مبنایی مستدل و متکی بر اقناع کامل وجدانی بنا نهد، نه صرفاً بر تکرار نظری که خود فاقد قطعیت است.

۲-۵- توجه به تخصص اعضای کمیسیون پزشکی

توجه دادگاه محترم به ترکیب اعضای کمیسیون پزشکی و عدم اشاره به حضور متخصصان روان‌پزشـکی و مغز و اعصاب در آن، نشان‌دهنده دقت نظر و نکته‌سنجی این دادگاه است؛ چراکـه در مسـئله حجر، نظریه پزشـکی قانونی یکی از مهم‌ترین ادلـه اثبات یا نفی حجر به شـمار می‌رود و از این‌رو باید بررسـی همه‌جانبه توسـط متخصصان امر صورت گیرد. بنابرایـن، همان‌گونـه که در متن رأی نیز آمده، تشـخیص زوال عقل در حیطه صلاحیت و تخصص روان‌پزشـکان و متخصصان مغز و اعصاب قرار دارد و نظریه اعضای کمیسـیون پزشـکی تنهـا زمانی می‌تواند مـلاک عمل قرار گیـرد که موضوع در محـدوده صلاحیت تخصصی همان پزشکان باشد.

نتیجه

رأی صادره از شـعبه سوم دیوان عالی کشور مبنی بر نقض دادنامه دادگاه تجدیدنظر استان آذربایجان شـرقی، ازحیث توجه به ماهیت خـاص دعوای حجر و آثار جبران‌ناپذیر آن بر حقوق اشخاص، رأیی موجه و درخور تأیید است. دیوان عالی کشور با یادآوری اختیارات گسترده‌ای که قانون امور حسبی، برخلاف قواعد عام آیین دادرسی مدنی، برای دادگاه‌های

رسیدگی‌کننده به امور حسبی از جمله حجر پیش‌بینی کرده، بر این نکته تأکید کرده است که دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر مکلف بودند با بهره‌گیری از این اختیارات، نسبت به کشف حقیقت اهتمام بیشتری به خرج دهند؛ حال‌آن‌که در پرونده مورد بررسی، این دادگاه‌ها بدون توجه به مستندات متعدد ارائه‌شده از سوی طرفین مبادرت به صدور حکم نموده‌اند. عدم ارجاع موضوع به کمیسیون پزشکی بالاتر با وجود درخواست صریح متقاضی، و نیز بی‌توجهی به ترکیب کمیسیون پزشکی از حیث فقدان تخصص لازم، مؤید همان عجولانه‌بودن رسیدگی است که دیوان به آن توجه داشته است. بر این اساس، به نظر می‌رسد رأی دیوان عالی کشور، منطبق با روح قانون امور حسبی مبنی بر لزوم رسیدگی دقیق، مستند و همه‌جانبه در دعاوی حجر است. آنچه شعبه سوم دیوان عالی کشور ایران در رأی، به‌عنوان یک الزام برخاسته از قانون امور حسبی مطرح کرده، در نظام فرانسه نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از اختیار گسترده قاضی برای دستور تحقیق تا ممنوعیت استناد به گواهی پزشکی ناقص. این هم‌سویی نشان می‌دهد که در دعاوی مرتبط با اهلیت اشخاص، تکلیف دادگاه در تحقیق و رسیدگی فراتر از یک الزام صرفاً تشریفاتی است و ماهیتی بنیادین و اثرگذار بر نتیجه دعوا دارد.

منابع

۱. محسنی، حسن (۱۳۹۵). آیین دادرسی مدنی فرانسه. جلد اول. چاپ چهارم. تهران: شرکت سهامی انتشار.

۲. محسنی، حسن (۱۳۹۴). آیین دادرسی مدنی فرانسه. جلد دوم . چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.

3. www. legifrance. gouv. fr/juri/id/JURITEXT000024292566